

طریقه قدیمی توزیع و سرشکن کردن مالیات بین افراد اصناف مختلف، بوسیله ریش- سفیدها و رؤسای اصناف تا قبل از آذرماه سنه ۱۳۰۵ ه. ش. همچنان در ایران رواج داشت.^۱ در ایران به علت رکود صنعت و فقدان کارخانجات جدید، در قرن ۱۹ از اتحادیه‌های کارگری، نام و نشانی نبود، درحالیکه در اروپا و آمریکا طبقه کارگر در فعالیتهای سیاسی و اقتصادی نقش سهمی به عهده داشتند.

روز کارگر

در سال ۱۸۸۶، اتحادیه کارگران آمریکا، برای تقایل ساعات کار به ۸ ساعت، اعتصابی اعلام کرد، و تظاهرات وسیعی از طرف کارگران در شهر شیکاگو روی داد. ضمن این تظاهرات چند نفر آناشیتست بمبی انداختند که در اثر آن، ۱۰ نفر پاسبان کشته، و جمعی دیگر نیز تلف یا مجروح شدند. اولیای دولت واکنش شدیدی نشان دادند که در نتیجه آن عده‌ای از کارگران کشته شدند. در سال ۱۸۸۹، اولین کنفره «بین الملل دوم» که در پاریس منعقد شد، روز اول ماه مه را که همان روزکشتار کارگران شیکاگو بود، روز کارگر اعلام نمود. از آن سال به بعد، در اغلب کشورهای جهان، روز اول مه را تعطیل کرده جشن می‌گیرند.^۲

در فاصله میان سقوط حکومت صفوی و استقرار مشروطیت، یعنی در همان ایامی که در ایران، در نتیجه جنگهای مداوم فتودالی و اداسه ظلم و استبداد، مردم مجال تفکر و تحقیق و آزمایش نداشتند، در اروپا از برکت جنبش بورژوازی و آزادیهای ناشی از آن، مردم از راه تحقیق و مشاهده و تجربه، به کشف مسائل بسیاری توفیق یافتند، و صاحب نظران و محققان با اختراعات و اکتشافات جدید بردشواریهایی زیادی چیره شدند، و آلام و دردهای بشری و نارساییهای زندگی، تا حد زیادی تقلیل یافت. به قول لستر کلیم: «هنگامی که اسلحه و ابزار سنگی جای خود را، به وسائل فلزی داد، بشرگام بلندی در راه تمدن برداشت؛ یعنی هنگامی که انسان به قدرت، استحکام، برش، و آسانی تغییر شکل فلز، پی برد، با به کار بردن آن، نیروی خود را در بریدن جنگل، ساختن قایق و مسکن، و شکار حیوانات، و یا جنگیدن با دشمن چند برابر افزایش داد.

مدتها بعد، در قرن نوزدهم، استعمال فلزات به انسان اجازه داد که انرژی بخار را مهار نماید. قبل از آن، فقط حیوانات، باد، نیروی مستقیم آب به نفع انسان کار می‌کرد. وقتی که معلوم شد نیروی داخل زغال سنگ می‌تواند بوسیله بخار آب به خدمت انسان گمارده شود، فقط قدرت فلز بود که می‌توانست فشار حاصله را مهار کند و استفاده از آن نیرو را میسر سازد. از زمان انقلاب صنعتی به بعد، استفاده از سوختهایی معدنی و فلزات همزمان بود. معادن، ابزار و نیرو لازم دارند، و استفاده از نیرو، بستلزم استفاده از فلزهایی است که برای دیگ بخار، ماشین‌آلات و ابزار کار مورد احتیاج است... استفاده از نیرو و فلزات برای حمل و نقل، موجب غلبه بر مسافتات دور گردیده و به تمدن اسروزی بشر اجازه داده است که از

۲. همان، ماده «روز کارگر».

۱. دایرةالمعارف (فلسفی، پیشین، ماده «اصناف» (به اختصار).

سواد اطراف و اکناف عالم استفاده کند.

اکثر فلزات، در سنگهای معدنی، و سوادخام فلزدار که بتوان با صرفه استخراج نمود، موجود است... آهن و آلومینیوم به مقادیر زیاد، در اغلب خاکها یافت می‌شود... هزینه استخراج و جمع‌آوری فلزات و یا خالص کردن آنها سرسام‌آور است، و اینکه بتوان فلز راز سنگ بخصوصی با صرفه استخراج نمود منوط به عوامل بسیاری است؛ مسافت تا بازار، هزینه سرمایه، مخارج کارگر معدن، تقاضای کلی جهان برای آن فلز بخصوص و غیره... مسی یکی از اولین فلزاتی است که انسان مورد استفاده قرار داده است، و علت عمده آن، این است که گاهی مس خالص در رگ سنگ پیدا می‌شود.

آهن مهم‌ترین فلزی است که انسان توانسته است مورد استفاده قرار بدهد. بطور متوسط، مقدار آهنی که مورد استفاده قرار می‌گیرد، ۵ برابر بیشتر از مس می‌باشد، که دومین فلز عمده جهان به‌شمار می‌رود.^۱

« اگر نقاط مختلف جهان راز نظر امیال و مهارتها و نیروی فطری حرفه‌ها و مشاغل مردم مورد مطالعه قرار دهیم، می‌بینیم عده‌ای به حکم احتیاج، به کارهای دشوار و پر مشقت دائمی، نظیر برنجکاری تن می‌دهند، در حالی که بعضی به کارهای پر خطر و متناوب نظیر غواصی و شکار متمایلند؛ پاره‌ای زندگی در روستا را دوست دارند، و برخی زندگی در شهر را ترجیح می‌دهند و به کارهایی چون نساجی، کفاشی، و فلزکاری و جز اینها اشتغال می‌ورزند. در داخل گروههای شغلی، بر حسب شرایط محیط، اختلافات بزرگ فنی و تفاوت بسیار در سطح زندگی مشهود است. بعنوان مثال، برزرگ هندی باگاو آهن و گاومیش خود هرگز زمین را مانند فلان برزرگ اسرکایی که با تراکتور و انواع ماشین مجهز است زراعت نمی‌کند؛ گرچه این اختلاف بیشتر مربوط به فرهنگ قومی است، با محیط فیزیکی برزرگ نیز بستگی دارد.»^۲

فکر غلبه بر محیط و هموار ساختن سوانح، از دیرباز وجود داشته است، و انسانهای فعال در آسیا و اروپا در این راه توفیقهایی فراوان یافته‌اند، ولی از قرن هفدهم به بعد، فکر غلبه بر محیط در اروپا قوت گرفت، و بتدریج باتلاقها را خشک کردند، تپه‌ها و عوارض را هموار نمودند. امروز در اثر پیشرفت علوم و ترقی تکنولوژی:

انسان می‌تواند بیابانها را آبیاری کند، کوهها را مته نماید، نباتات مناطق حاره را در سرپوشهای شیشه‌ای بزرگ در مناطق سردسیر به عمل بیاورد، و هزارها کار دیگری را که ظاهراً طبیعت با آن مخالفت ورزیده انجام دهد. اما غلبه بر محیط، مستلزم مخارجی است؛ تنها موقعی در کوه باید تونل کند که صرفه مالی و زمانی آن بیشتر از مخارج ساختن راه شوسه در پیرامون آن باشد. ساختن گلخانه‌های

۱. جغرافیای اقتصادی جهان، پیشین، ص ۹۲-۹۳ (به اختصار).

۲. همان، ص ۲ (به اختصار).



نزدیکین دریا



سید علی دهبانی

بزرگ و گرم، گران تمام می‌شود. پس اگر صرفه فروش میوه‌های گرمسیری بیشتر از حمل آنها از نقاط گرمسیر باشد، می‌توان به چنین کاری دست زد.^۱ اکنون بار دیگر وضع کارگران و پیشه‌وران را در ایران مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

وضع کارگران کاشان کنت سرسی، سفیر فوق‌العاده فرانسه، شرحی از مشاهدات خود در کاشان نوشته که خلاصه آن از این قرار است: «کاشان از جهت صنایع و کارخانجاتش سهم‌ترین شهر صنعتی ایران به‌شمار می‌رود. در سال ۱۲۵۶ ه.ق.

حاکم آنجا عموی شاه کنونی (محمد شاه قاجار) است.

در همان روز ورود ما، با یک مأمور راه‌نما از طرف حاکم به بازدید شهر پرداختیم. در کارخانه‌های شعرافی، منسوجات گوناگون و گرانبهایی ملاحظه شد، که الحق می‌توان گفت بهترین و زیباترین منسوجات ایران می‌باشد. و من اعتراف می‌کنم که از مشاهده چنین پارچه‌های ممتاز و دلپسندی بینهایت خوشوقت و متعجب شدم؛ بخصوص، از روحیه نیرومند این هنرمندان قانع و پرکار که در اعماق آن دخمه‌های تاریک و مرطوب و با ایزاد

کاد فرسوده و کادگاههای مندرس، چنین آثار بدیع دل افردی را به وجود می‌آوردند. ولی شاه کنونی چون طرفدار استعمال پارچه‌های ارزان قیمت معمولی می‌باشد و حتی طبقات محتازه و حرس‌سرای خود را هم وادار به پوشیدن آنها کرده است از این جهت، در عصر این پادشاه، منسوجات گرانبها رونقی را که در عهد فتحعلی شاه داشته از دست داده است...

کاشان اکنون سی هزار نفر جمعیت دارد، ولی در روزگار گذشته، جمعیت و اهمیت آن خیلی زیادتر بوده. روی هم رفته، وضع عمومی آنجا از شهرهای دیگر بهتر و مرتب‌تر است، و می‌گویند شهزاد دستگاه شعبانی در آنجا مشغول به کار می‌باشد.

صنعت مهم دیگر آن، مسگری است که مصنوعات آن از سایر شهرها بادوام‌تر و بمراتب جالب و زیباتر می‌باشد؛ بطوری که مقدار زیادی از آن را صادر می‌کنند.

روز بعد به بازار بزرگ رفته و با توجه کاملی، اوضاع این نخستین شهر صنعتی ایران را مورد بررسی قرار دادیم، و همچنین کارخانه‌هایی را که قماشهای پنبه‌ای در آنها بافته می‌شود بدقت دیدیم. این پارچه‌ها چون به مصرف عامه مردم می‌رسد مقدار تولید آن زیاد است. به نظر من، هرگاه این حاکم فعال و روشنفکر چندی در کاشان بماند شهرت تاریخی و ترقی‌گذاشته صنایع آن کاملاً زنده و تجدید خواهد شد.^۱

سالم‌ها بعد فردریش چارلز می‌نویسد: «بصراحت باید گفت که پیشه‌وران کنونی ایران برای اینکه خود را از حیث مهارت به پای پیشه‌وران گذشته برسانند باید راهی دراز طی کنند. حتی کوزه‌گر، مهارت خود را از دست داده، راه و رسم کهن دگرگون شده، عصر «قوطلی حلبی» و «سرعت» فرا رسیده است.»^۲

www.Bakhtiaries.com

وضع يك دكان سلمانی در صدسال پیش: «... سلمانیها معمولاً در کوچه و خیابان به اصلاح سرو صورت مشتریان می‌پردازند، ولی در بازار، هنوز دکانهای کوچک سلمانی یافت می‌شود که هنگام عبور می‌توانید چهره خود را در غم‌افزاترین آئینه‌های دنیا، آئینه‌هایی که لیمی از جیوه‌های آن ریخته، ببینید. هنگامی که استاد سلمانی سرگرم تراشیدن صورت مشتری است شاگرد وی، که پنج شش‌ساله است، ظرف آب گرم را در دست می‌گیرد و با وقار و سنانت یکی از خادسان کلیسا هنگام گردانیدن ظرف کندر، مشتری را باد می‌زند. در همان موقع، ممکن است درویشی بجمری پراز آتش به دکان بیاورد و برای معطر ساختن آن بستوی کوچک، از گیاهان معطری که همراه دارد در آتش بریزد. درویش در برابر آن خدمت انتظار دارد که پول مختصری در کشکول‌گدایش بریزند، و معمولاً برای تسریع در خروج او از دکان، این پول را به وی می‌دهند...

منظره یک چنین مشتری، در حالی که در اثنای مراحل مهم اصلاح، یعنی هنگام آرایش ریش و ابروان و بر طرف کردن موهای گوش و بینی آئینه تر کداری را به دست می‌گیرد، برای مسافران خارجی بسیار جالب توجه است... ارویایبان خیلی میل دارند به استادان سلمانی که

۱. La Perse en 1839-1840، ص ۲۲۶، (به نقل از: تاریخ اجتماعی کاشان، پیشین، ۵۴-۲۵۲).

۲. سفرنامه فردریش چارلز، پیشین، ص ۴۵.

قبلاً برای اروپاییان خدمت کرده‌اند و بیش از رقبای ایرانی خود بهداشت را رعایت می‌کنند، معرفی شوند.»^۱

برای آنکه خوانندگان بدانند تا حدود نیم قرن پیش اکثریت مردم در زیر پنجه بی‌رحم دلاکها چه رنج غذایی تحمل میکردند عین دلاکيه عارف (تهران ۱۳۴۵) را که راه‌ورسم دلاکی را بخوبی توصیف کرده است نقل می‌کنیم.

رفت یک سردی که تراشد سرش	در برد لاک از خود خرت‌ترش
لنگ در زیر زنج انداختش	تیغ اندر سنگ روئین آخش
بر سرش پاشید آب قمقمه	او نشسته همچو سلطان جمجمه
پس به ... خویش سالید آینه	گفت خوش بین باش به زین جای نه
تیغ را سالید برقیشی که بود	پیش تخمش در رکوع و در سجود
تیغ خود را کرد تیز آن دل دونیم	گفت بسم الله الرحمن الرحیم
آن سر بی‌صاحت بدبخت را	ینا سر چون سنگ خارا سخت را
کرد زیر دست و سالیدن گرفت	بعد از یک سو تراشیدن گرفت
اولین بارش چنان ضربی به سر	زد کز آن ضربت دلش راشد خبر
گفت آخ استاد ببریدی سرم	گفت راحت باش تا من سرورم
پنبه می‌چسبانمش تا خون ریش	از سر خونین نریزد روی ریش
پنبه می‌چسباند یک لختی دگر	بر سر لختش زدی ضرب دگر
باز فریاد از دل پر خون کشید	تا بجنبد چند جا را هم برید
می‌بریدی آن سر، می از جیب خویش	پنبه می‌چسباند بر آن زخم ریش
پوست از آن سر، همه تاراج کرد	صفحه سر دکمه حلاج کرد

دکانهای دلاکی پاریس: حاج پیرزاده، که در عهد ناصرالدین شاه پاریس را دیده است، در مورد دکانهای سلمانی‌سردانه و زنانه آن شهر چنین می‌نویسد: «دکانهای دلاکی بسیار پاک و پاکیزه است. دیوار اطراف دکان تماماً آینه‌های قدی است. زمین دکان از سرور سفید صیقلی است، و میزها و صندلیهای اعلا در دکان‌گذارده‌اند. هوای دکان ملایم و گرم است. قطیفه و دستمالهای کتان سفید اعلا، در دولابها گذارده‌اند. یک طرف دکان سه سنگاب از سرور ساخته‌اند و بالای سنگابها هر کدام یک شیری مفضض به دیوار نصب نموده‌اند، و هر کدام شیرها جدا جدا آب‌گرم و ملول (ملایم) دارد. بعد از اینکه دلاک سر را، مقراض کرد و صورت را تراشید و صابونها و عطرها به صورت مالید، آن شخص را، دلاک می‌آورد پیشش و سنگاب و باز از آب ملول سر و صورت را می‌شوید... با دستمال کتان خشک می‌کند و گلابها و عطرها به روی آن شخص می‌زند، و زنی لباس شخص را با ماهوت پاک کن پاکیزه و تمیز می‌کند. بعد از آن، باید ه قران به صاحب دکان و انعامی به آن زن داد...»^۲

۱. همان، (به‌اختصار).

۲. سفرنامه حاجی پیرزاده، پیشین، ص ۶۵-۶۶ (به‌اختصار).

مالیات کسبه و تجار

هانری رنه دالمانی، که در آغاز نهضت مشروطیت به ایران آمده است، در سفرنامه خود، راجع به کیفیت اخذ عوارض و مالیات از کسبه و

تجار می‌گوید:

«مالیاتی که از کسبه و تجار و صنعتگران گرفته می‌شود از روی اصول و نظم و ترتیب نیست، و غالباً سؤدیان با رشوه دادن به تحصیلداران، از تأدیة آن معاف می‌گردند. سابقاً قرار بر این بوده که صدی بیست عایدات از تجار و کسبه و صنعتگران گرفته شود، ولی امروز، قانون معینی در کار نیست و حکام هم به انواع حیل متوسل می‌گردند تا کمبود مالیات را جبران کنند. مثلاً در بازار نزاعی پدیده می‌اندازند، و مأمورین حکومت، اشخاص ثروتمند را دستگیر می‌کنند و با گرفتن مبلغ زیادی آنها را آزاد می‌نمایند؛ و اگر در دادن پول تعلق نشان دهند، با چوب و فلک از آنها می‌گیرند. دیگر از وسایل ابتکاری آنها این است که با فواحش سازش می‌کنند و اگر احیاناً ثروتمندی خواست تعیشی بکند، فواحش به مأمورین اطلاع می‌دهند، و مأمورین هم بموقع می‌آیند و بعنوان عملی غیر مشروع شخص ثروتمند را دستگیر می‌نمایند. آن شخص هم برای حفظ آبروی خود، مبلغ معتدبانه‌ای به آنها می‌پردازد و بدین طریق، سکوت آنها را خریداری می‌کند.»

مالیات جدید
پیشه‌وران

کاساکوفسکی می‌نویسد: «در تاریخ ۲۴ / ۶ / ۱۲۷۵، فرمانفرسا حکمران جدید تهران، تصمیم گرفت بر خلاف گذشته از هر دکانداری در سه مبلغ سی شاهی الی دو قران مالیات قانونی را به پول نقره دریافت

دارد. دکانداران و پیشه‌وران به صدراعظم شکایت کردند، و او دستور داد کماکان مالیات را به پول سیاه بپردازند.»

www.Bakhtiaries.com

شکایت اهالی اصفهان
از ظل السلطان

در این تلگراف، که خطاب به آقای امین دارالضرب نوشته شده، از تعدیات شاهزاده ظل السلطان شکایت شده است. امضاکنندگان می‌نویسند: «در این مشروطه ما تجار از مال و اعتبار افتادیم. هر

روز دکانین بسته می‌شود؛ بقدری ضرر به عموم می‌خورد که اندازه ندارد. با این قسم عوایق، چگونه مطالبات ما وصول می‌تواند شد. یک طرف اسوال ما را در راه می‌برند، یک طرف در شهر می‌خورند. مرحمت فرموده عین عرایض ما را به مجلس و وزارت داخله برسانید، و کسب تکلیف فرمایید. مات از دست رفت، دولت از استبداد ضعیف شد تا زود است جلوگیری نمایند. ملک التجار، حاجی محمد حسین کازرونی و ۶ نفر دیگر، یازدهم رجب ۱۳۲۵.»

کسبه دوره سرد: هانری رنه دالمانی، ضمن مسافرت به اصفهان، از دستفروشان دوره گرد نام می‌برد و می‌گوید: «آنان مصنوعات کم دوام ارزان قیمتی را به روی دست و یا دوش

۱. سفرنامه از خراسان تا بختیاری، پیشین، ص ۴۸-۴۷.

۲. خاطرات کاساکوفسکی، پیشین، ص ۸۸ (با تصرف).



کاسب دوره فرد (یهودی) عهد قاجار به

خود می اندازد و با صدای گوشخراشی
سشتری می طلبند.^۱

کم فروشی: اعتمادالسلطنه
ضمن خاطرات خود در غره
شوال ۱۳۱۰ می نویسد:
دیروز که پیاده به باغچه
می رفتم، سیدی را دیدم
عرب؛ چندتا نان گرفته بود
و در میان دستمال گذاشته
به خانه اش می برد و به
سلطنت و دولت و ملت ایران
فحش می داد. پرسیدم
کجایی هستی؟ گفت از اهل
مدینه. جهت فحشش را
پرسیدم، نانش را به من
نشان داد. می گفت، یک
چارک از وزن معمول کم
است، و اگر ایران مثل
عثمانی صاحب می داشت و
بمحاسب در بازار می گشت،
این واقع نمی شد. و به

آواز بلند می گفت: «ملک الا ایران، مسکن الشیطان لافیه ایمان» و بعضی حرفهای
دیگر که مناسب نمی بینم بنویسم. باید به ارواح کیخسرو، داریوش، شاپور، اردشیر
و نادر و غیره و غیره لعنت فرستاد که این مملکت را اینطور تشکیل دادند، و
اینطور بدبختش کردند.^۲

چانه زدن: سید جمال واعظ که ناطقی آزادیخواه و سردم دوست بود، در ۲۶ ماه
رمضان ۱۳۲۴ در مسجد شیخ عبدالحسین گفت: «دروغ گفتن کلید تمام معصیت ها است. آخر ببینید
فرنگیها به قول امام ما رفتار می کنند و ما نمی کنیم. می روی از فلان فرنگی چیزی یخری، می...
گویی چند می گوید: ۲۰ تومان دیگر جواب و سؤال نمی کند، اما فلان شیخ، نماز جماعت می خواند
... می روی فلان چیز را از او یخری، می گوید: چهار قران و ده شاهی، بیست دفعه او قسم حضرت
عباس می خورد می دفعه تو. آخر هم به می شاهی می خری. تا دو چیز نباشد کار ایران درست
نمی شود: یکی صداقت یکی آزادی... فلان بیچاره می رود دکان نانوا، چهار ساعت باید تملق

۱. سفرنامه از خراسان تا بختیاری، پیشین، ص ۹۴.

۲. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۸۶۷.

بگوید، آخر هم گوش نمی‌دهند. اسافلان نایب یافلان فراش یافلان بیعار که می‌رود می‌گوید: شاطر سلام علیکم... نان می‌گیرد، اما یک بیوه‌زن بیچاره چهار ساعت معطل می‌شود... وقتی آزادی شد، اینطور نمی‌شود!

«پس از اعلام مشروطیت، شاهزادگان و طبقات ممتاز از گرفتن ورقه و تعیین و کیل سر بازی می‌زدند. به همین مناسبت، روحانیان بزرگ و آزادیخواهان نگران شده توسط مشیرالدوله نگرانی مردم را به شاه اعلام کردند. شاه نیز شاهزادگان را فراخواند و گفت، از دوران ولایتعهدی در صدد اصلاح امور مملکت بودم ولی اختیاری نداشتم. پس از زمامداری نیز، اسین السلطان و عین‌الدوله سدره مقصود بودند. اکنون که مشیرالدوله در اصلاح امور با من همداستان است و روحانیان بزرگ و آقای طباطبایی نیتی جز اصلاح مملکت ندارند، شما شاهزادگان نیز مشغول انتخاب نمایندگان خود بشوید تا سایر طبقات نیز به‌شمتاسی کنند، و در پانزدهم همین ماه مجلس را افتتاح کنیم. بالاخره روز دهم شعبان ۱۳۲۴، هیأت نظار از طرف شاهزادگان و علما و تجار و اصناف انتخاب شدند و مبعوثین ملت از طرف شاهزادگان، علماء تهران، طلاب، تجار، اعیان و مالکین و اصناف گوناگون تعیین گردیدند. اکنون برای اینکه خوانندگان با انواع اصناف و پیشه‌وران آن روزگار و تعداد نمایندگان آنها در مجلس شورای ملی آشنا شوند، پیشه‌وران مختلف آن دوره را می‌نویسیم:

مذَّهَب، صحاف، کاغذ فروش، و کتابفروش: یک نماینده.

خیاط، رفوگر، عبادوز، رخت دوز، پرده‌دوز، و قلاب‌دوز: یک نماینده.

بزاز، حریر فروش، زبره‌فروش، و دوره‌گرد: یک نماینده.

عطار، دوافروش، چای‌فروش و سقط فروش: یک نماینده.

سمسار، حلاج، لحاف دوز و کهنه‌فروش: یک نماینده.

زرگر، دواتگر، آهنگر و حلبی‌ساز: یک نماینده.

توتون‌فروش، سیگار فروش و تنباکو فروش: یک نماینده.

خباز و علاف و نار فروش: یک نماینده.

چوب‌فروش، نجار، صندلی‌ساز، خراط و حصیرباف: یک نماینده.

علاقه‌بند و زردوز و یراق‌دوز و یراق‌باف و زرکش: یک نماینده.

یخدان‌ساز، سراج، لباف، ترکش‌دوز، پالان‌دوز و چادردوز: یک نماینده.

بقال، بنکدار، آجیل‌فروش، میوه‌فروش، علاف جزء و رزاز: یک نماینده.

کلاه‌دوز، کلاه‌سال، پوست دوز، و خراز: یک نماینده.

کفش‌دوز و پاره‌دوز: دو نماینده.

قصاب، دباغ، سرخ‌فروش، و بره‌فروش: یک نماینده.

قناد، گیوه‌فروش، جوراب‌فروش، و جوراب‌دوز: یک نماینده.

صرافها و صیرفییه: یک نماینده.

سفنی، معمار، فخار، بنا، کاشی‌پز، کوزه‌فروش، نقاش، و سنگتراش: یک نماینده.
 عصار، شمع، صابون‌پز، صابون‌فروش، و نفت‌فروش: یک نماینده.
 مسگر، تفنگ‌ساز، کالسکه‌ساز، قداره‌ساز، ریخته‌گر، سفیدگر، خرده‌فروش: یک نماینده.
 آهنگر، چلنگر، نعل‌بند، سیخ‌بر، نعل‌ساز، و طارسی‌ساز: یک نماینده.
 سلمانی، حمامی، یخچالی، و میراب: یک نماینده.
 خرازی‌فروش، ساعت‌ساز، و جوراب‌باف: یک نماینده.
 پلوی، چلوی، آشپز، کبابی، کله‌پز، یخنی‌پز و جگرپز: یک نماینده.
 بلورفروش و شیشه‌بر: یک نماینده.

از طرف شاهزادگان جمعاً چهار نفر، از طرف علما و طلاب چهار نفر، از جانب تجار ده نفر، منتخبین اعیان و مالکین ۶ نفر، نمایندگان اشراف و ملاکین ۵ نفر.
 ناگفته نماند که اقلیت یهود و ارمنی از بیم آنکه مبدا علمای نجف و قم و اصفهان مجلس شورای ملی را بمناسبت چند نفر خارج از مذهب اسلام، تحریم کنند، و کالت خود را به آقایان طباطبائی و بهبهانی واگذار کردند، ولی زرتشتیان ارباب جمشید را برگزیدند.^۱
 در این صورت از نماینده کشاورزان سخنی در میان نیست.

کارگران قالی: هائری‌رنه‌دالمانی، که در عهد مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌شاه از ایران دیدن کرده است، می‌نویسد: «... اساساً فرش‌بافی کار زنان و دختران است. زنان فقیر با اجرت بسیار قلیلی از صبح تا غروب، در کارخانه کار می‌کنند. دختران کوچک هم در زیر دست مادران کار می‌کنند تا استاد شوند و بنوبه خود اجرتی بگیرند. گاهی هم صاحبان کارخانه‌ها، زنان یا کودکان را سالانه اجیر می‌کنند تا ساعات زیادتری برای آنها کار کنند... اجرت کارگران فرش‌باف در همه جا یکسان نیست، و بطور کلی بسیار کم است، و کارگر باسختی امرار سعاش می‌کند. در بعضی ایالات، مانند کرمان، کارگران مجبورند که در کارخانه‌های زیرزمینی کار کنند؛ زیرا که هوای روی زمین خشک است و نخها را شکننده می‌کند و به کار بردن آنها مشکل می‌شود... کار کردن در کارگاه‌های زیرزمینی مخالف بهداشت است، و غالباً کارگران به امراض خطرناکی مبتلا می‌شوند.»^۲

غذای کارگران
 فردی چهارزد در مورد غذای کارگران می‌نویسد: «موقع ناهار سنگتراش دستها و پاهاى خود را در جوی می‌شوید و سپس نانی را بطول یک چهارم یارد که در داخل آن دو پیاز و مقدار کمی پنیر محلی و چند برگ نعناع تازه گذاشته شده باز می‌کند و مشغول خوردن می‌شود. ساعت دوازده و پانزده دقیقه سنگتراش دراز می‌کشد و پس از زدن چند آروغ بخواب می‌رود.»^۳

حدود نیم قرن پیش، دانشور راجع به وضع کارگران اصفهان، می‌نویسد: «ظهر بود که

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ پیدای ایرانیان، ج ۳، ص ۳۸۸-۹۶ (به اختصار).

۲. سفرنامه از خراسان تا بختیاری، بهشتین، ص ۲۵-۱۲۴ (به اختصار).

۳. همان، ص ۱۱.

در یکی از کارخانجات مشاهده شد چند نفر کارگر روی زمین نشسته با چند عدد نان سنگک و پیاز سدجوع می کردند. وقتی در این باره سؤال کردم جواب دادند حقوق بیشتر نمی گیریم وانگهی ما کارگران دارای عیال و اولاد می باشیم اگر بنا باشد خود نان و آبگوشت بخوریم لابد آنها باید هوا بخورند.^۱ مخبرالسلطنه هدایت، بدون اینکه از طبقه کارگر آن دوران سخنی گوید، از افزایش روز افزون کارمندان دولت نگران است. او می نویسد.

... ما امروز گرفتار این درد مهلکیم. جوانان را تربیت ناقص می کنیم. حرفه نمی آموزند و قبای اداری می دوزند. عده کارمندان دولت چند برابر حد نصاب شده است، وهمه در تحصیل مال بیتاب. همه را سنگ یک سن در ترازوست و قلیلی را هنر در بازو. جوانان آلمانی پس از فراغت از مقدمات، تحصیلات فنی را در غیر موطن خود می کنند. در ضمن، هم زندگی یاد می گیرند هم جوانی را دور از مرکز می گذرانند.^۲

در سفرنامه تلگرافچی فرنگی مربوط به سال ۱۸۷۷ میلادی که بفارسی نیز ترجمه شده است جسته جسته مطالبی مربوط به زندگی اجتماعی مردم دیده می شود. از جمله در این سفر نامه در مورد شهر کرمان چنین می خوانیم: «شهر کرمان خیلی تفصیل دارد: اولاً شالباغخانه زیاد و پانزده هزار نفر شالباغ دارد، چند بار هم تماشا کردم مرد و بچه کوچک چند نفر به سن ۷ نرسیده، در توی زیرزمین در اطاق تاریک متعفن نشسته مشغول شال بافتن بودند: کار دوساعت پیش از طلوع آفتاب شروع و شب تا یک ساعت بعد از مغرب کار می کردند.

موجب بچه از سالی سه تومان الی ۱ تومان است، مرد سالی ده تومان الی ۳ تومان دارد. معلوم است کسی که ۳۰ تومان موجب اوست خیلی کامل است، هر نفر از آنها همیشه شال به یک ترکیب می بافند، یعنی به یک رنگ و یک گل واز اول ترکیب را یاد گرفته اند و تا آخر عمر به همان پیکره مشغول «کار بافی» هستند و این شال بافها اکثر جوان می میرند و پیش کار سخت و عفونت اطاق و هوای بد آنجاست و جمیع شال بافها ناخوش و بد حالت پرسی با رنگ و روی خوب ندیدم، حالا چند سال است که شمال کرمان کمتر به فروش می رود واز آن جهت شهر کرمان فقیر زیاد دارد که همه بی چیزند، شالی می بافند که برای لباس سرباز خیلی خوب است. یک دست رخت سربازان از آن شال یک تومان بیشتر تمام نمی شود...»^۳

شادروان دهخدا در لغتنامه خود، کلیه پیشه‌وران را بر حسب حروف

انواع پیشه‌ها
در اواخر قاجاریه

الفبا چنین ذکر می کند:

آینه‌ساز و آینه فروش، آبکار، آب نبات ساز و آب نبات ریز، آپاراتچی، آب سیوه فروش، آشپز، آجیل فروش، آرایشگر، آهنگر، اطو کش، اوراقچی، الک‌ساز و غریبالبند، اسباب بازی فروش، الوار فروش، اسلحه فروش، ابزار فروش، اتوشو، باتری ساز، بزاز، بقال، بیلیاردچی، بستنی فروش، بلور فروش، بنزین و نفت و روغن اتومبیل فروش،

۱. جهانگردان ایرانی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲. خاطرات و خطرات، بهین، ص ۲۵.

۳. سفرنامه تلگرافچی فرنگی، به اهتمام ابرج افشار، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۹، ص ۲۰۵.

بارفروش، بشکه دار و بشکه ساز، پانسیون دار، پینه دوز، پنبه زن (حلاج، پنبه فروش، پرنده فروش، پرده دوز، پیراهن دوز و پیراهن فروش، تره بارفروش، متصدی توقفگاه، تابلوساز و تابلو نویس، تخته سه لایی فروش، ترازوساز، تراشکار فلزات، تمبر باطله فروش، تعمیرکار اتومبیل، تیر فروش، توتون فروش، تنباکو فروش، تخم گل فروش، جوشکار، جگرکی، جوراب باف و جوراب فروش، چمدان ساز، چاقو-



دکان دارو فروشی (از سفرنامه هانری رنه دالمانی)

ساز، چادر دوز، چویدار، چلو کبابی و چلو خورشی، چاپخانه دار، چرم فروش، چینی بندزن، چراغ ساز، چدن ریز، حلبی ساز، حصیرباف و حصیرفروش، حلواپز، حلاج (پنبه زن)، حلیم پز، خاتم ساز، خرازی فروش، خواربارفروش، خیاط و خیاط اتومبیل، دباغ، دوخته فروش، دوچرخه ساز و دوچرخه کرایه بده و دوچرخه فروش، دواتگر، درشکه دار، داروخانه دار، ریخته گر، رستوران دار، رفوگر، رنگرز، رنگر فروش، زرگر، زهتاب، زردوز و سلیله دوز، زغال فروش، سوهانکار، سمسار، سرایدار، سراج، سازنده آلات موسیقی، سرکه فروش و آبغوره و ترشی فروش، سیمانکار و سوزائیکساز، سیگار فروش، سبزی فروش، ساعت ساز و ساعت فروش، سماورساز، سنگتراش، سفیدگر، شیشه بر، شیشه گر، شیشه فروش، شیرینی فروش، شمع ساز، شعراباف، صحاف، صابون فروش، صندوق ساز، ظرف کرایه بده، عطار، سقط فروش، علاف، عصار، عکاس و ظاهر کفنده فیلم، علاقیبند، عینک ساز و عینک فروش، فخار (کوره پز)، فرنی پز، قبان دار، قناد، قندریز، قهوه چی، قهوه فروش، قلم زن، قفل ساز، قاب ساز، قصاب، کاغذفروش، کاما فروش، کلاه دوز و کلاه فروش، کلاه سال، کاروانسرادار، کله پز، کشکک سا، کیف دوز و کیف فروش، کهنه فروش، کوزه فروش، کفاش، کتابفروش و مجله-

فروش، گیوه‌فروش، کلفروش، گرمابه‌دار، گاودار، گاراژدار، گراوساز و پلاک‌ساز
و مهرساز، لبنیات‌فروش، لیمونادفروش، لوف، لباس دوخته‌فروش، لباس‌شو،



جای فروش دوره‌گرد (از سفرنامه هانری رنه دالماتی)

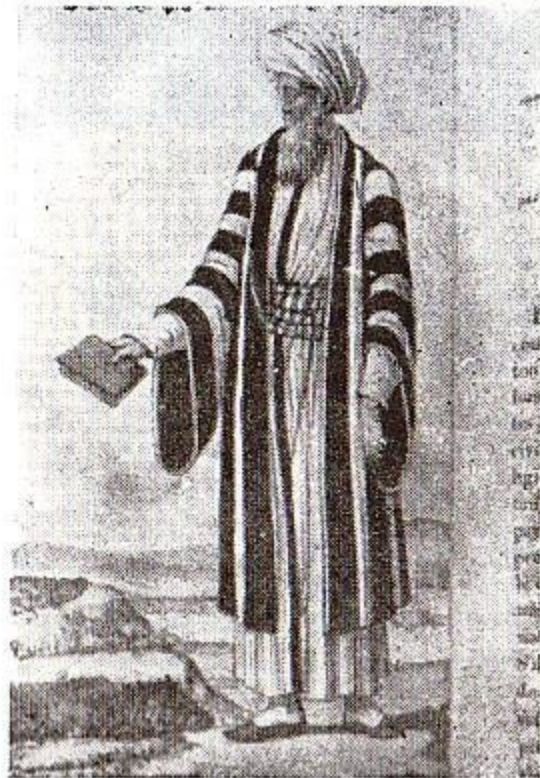
لوازم تحریرفروش (نوشت‌افزارفروش)، لحاف‌دوز و لحاف‌فروش، لوازم الکتریک
فروش، لاستیک‌فروش، متصدی حمل‌ونقل (گاراژدار)، مسافرخانه‌دار، مسگر،
سهمانخانه‌دار، میوه‌فروش، مصالح‌بنایی‌فروش، ساست‌بند، سبیل‌ساز و سبیل‌فروش،
سوتاب، نانوا (خباز)، تجار، نوشابه‌فروش، نقاش تابلو و عمارت و اتومبیل، نمدسال،
نعلبند و نعل‌ساز، نمک‌کوب، نخود پریز، واکسی، ورشوساز، پخچال‌دار، یخنی‌پز.



۶. طبقه روحانیان

www.Bakhtiaries.com

طبقه روحانیان، چه در دوران قبل از اسلام و چه در دوره بعد از اسلام، تنها طبقه مقتدری بودند که کمابیش در مقابل قدرت نامحدود شاهنشاه، اسرا و زورمندان پایداری و مقاومت می کردند، و در صورتی که حسن نیت داشتند، می توانستند تا حدی از استمگری و زورگویی قدرتمندان و عمال آنها جلوگیری نمایند. جهشیاری در مقدمه کتاب الموزاء و الکتاب می نویسد: می گویند در زمان انوشیروان دامنه بیدادگری گسترش یافت تا جایی که سوبد



شیخ الاسلام

سوبدان به او گفت: «شاهها شنیده ام قتهای ما می گویند: وقتی در شهری عدل و داد نتواند بیدادگری و ستم را فرا گیرد، سزای آنجا به دشمنی گرفتار آیند که با آنان می جنگد و بیم آن می رود که مصیبتهای بی دربی به ایشان روی آورد. ما نیز از گسترش جور و ستم عمال تو بیمناک هستیم.»

انوشیروان به این امر توجه نمود، و بر او روشن شد که ظلم و ستم به کار رفته است؛ از این رو، هفتاد نفر از ستمکاران را، که پنجاه نفر ایشان از دیران و عمال و اسناء بودند، به دار آویخت؛ با این اقدام از بیدادگری کامته شد.

بطوری که دیدیم، پس از رحلت پیشوای اسلام و سپری شدن عصر خلفای راشدین و نفوذ تمدنها و فرهنگهای جدید، عالم اسلام دگرگون گردید و تحت تأثیر مقتضیات سیاسی و اقتصادی جدید. جامعه اسلامی جنبه‌های آزادمنشانه و دموکراتیک خود را، که زاینده زندگی قبیله‌ای و عشیره‌ی بود، از کف داد. اعراب بیابانگرد، اندک اندک، شهرنشین شدند و برای اداره کشورهای مفتوحه و جامعه اسلامی، از پول و زور و اندیشه و سازمان‌داری ملل پیشرفته آن دوران کمک گرفتند.

در صدر اسلام، طبقه‌ای به نام طبقه «روحانیان» وجود نداشت، ولی با گذشت زمان، از دوره بنی‌امیه به بعد بتدریج روحانیان به عنوان یک طبقه ذی‌نفوذ در میدان دین و سیاست قدم گذاشتند. اقلیتی از آنان جانب حق و حقیقت را گرفتند و از مشکلات و خطراتی که در این راه بود نهراسیدند، ولی اکثریت افراد این طبقه، برای آنکه بتوانند براحتی زندگی کنند، اعمال ناروا و ظالمانه خلفا و سلاطین را تنفیذ و تأیید می‌کردند، و گاه با آنان در ظلم و ستمگری و استثمار طبقات محروم، همگام و همقدم می‌شدند، و برای اعمال ناروای خود و سلاطین و زورسندان زمان، محمل شرعی می‌تراشیدند.

با اینکه در حدیث آمده است که «آفة‌الدین ثلاثة، فقیه فاجر، امام جائر، و مجتهد جاهل»، یعنی سه چیز آفت دین است، فقیه بدکار، پیشوای ستمکار، و مجتهد نادان، در دوران تمدن اسلامی، با سیمای چنین مردان منحرف و ستمکار زیاد روبرو می‌شویم.

«سفیان ثوری می‌گوید: بهترین سلطانان آن است که با اهل علم رابطه علما با سلاطین نشینند و از ایشان علم آموزد، و بدترین علما آنکه با سلاطین بنشینند.»^۱ عزالی نیز در احیاء العلوم، در تأیید این معنی می‌گوید: «شراوالعلماءالدین یاأئونالامراء و خیارالامراءالدین یاأئونالعلماء...»^۲

ولی این نصایح و سخنان حکمت‌آمیز در طول تاریخ، فقط در گوش و دل اقلیتی از روحانیان بشر دوست و روشن ضمیر اثر گذاشته است.

یک روحانی باشخصیت « سفیان‌گوید: روزی رشید ما را خواست، پیش او رفتیم، فضیل پس از همه ما آمد و ردا بر سر داشت، به من گفت: «ای سفیان، امیر-مؤمنان کدامیک از اینهاست؟» گفتم: «این» و به رشید اشاره کردم. بدو گفت: «ای نیک‌صورت، تویی که کار این است به دست تو و به گردن توست حقا کار بزرگی به عهده گرفته‌ای» رشید بگریست، آنگاه به هر یک از ما یک کیسه پول داد، همه پذیرفتند مگر فضیل. رشید بدو گفت: «ای ابوعلی، اگر آن را حلال نمی‌دانی به یک قرضدار ببخش، یا گرسنه‌ای را با آن سیر کن، یا برهنه‌ای را بپوشان.» اما او از گرفتن دروغ کرد. وقتی بیرون شدیم، بدو گفتم: «چرا نگرفتی که در کار خیر صرف کنی؟» ریش سر گرفت و گفت: ای ابو محمد، تو که فقیه شهری چنین خطایی می‌کنی، اگر برای این اشخاص خوب بود برای من هم خوب بود.»^۲